

اینگ ، به اختصار ، به بررسی مبانی نظری اسلام نسبت به مهمترین مسائل حقوق بین الملل می پردازیم . مجددا یاد آور می شویم که حقوق بین الملل خود به دو شاخه مهم عمومی و خصوصی تقسیم می شود . موضوع حقوق بین الملل عمومی دولتها و سازمانهای بین المللی است و مهمترین مباحث آن عبارت است از : تعریف بین المللی دولت و شناسایی دولتها ، روابط مسالمت آمیز بین المللی ، مسؤولیت بین المللی دولتها ، معاهدات بین المللی ، حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی ، حقوق جنگ ، سازمانهای بین المللی و ...

موضوع حقوق بین الملل خصوصی حقوق فرد در زندگی بین المللی است و مهمترین مباحث آن عبارت است از تابعیت ، اقامتگاه ، وضعیت حقوقی بیگانگان و تعارض قوانین .

اول : مسائل مهم حقوق بین الملل عمومی

- شناسایی کشورها

بر اساس آنچه در مبحث « همزیستی مسالمت آمیز در اسلام » گفته شد ، بخوبی می توان حدس زد که از نظر نظام حقوقی اسلام ، شناسایی کشورها ، اصولا امری پذیرفته شده و مقبول است . برای روشن شدن موضوع باید در آغاز تقسیم سیاسی زمین و انواع دولتها را از دیدگاه اسلام معلوم ساخت و سپس در پرتو آن به مسئله شناسایی دولتها پرداخت .

از دیدگاه فقه اسلامی ، نه تنها دولت اسلامی ، دولتی دینی است ، بلکه تقسیم سیاسی جهان نیز بر مبنای دین انجام شده و بر اساس آن نوع رابطه دولت اسلامی با سایر دولتها معلوم می گردد . در این تقسیم جهان به دو قلمرو بزرگ و اساسی منقسم می گردد : دارالاسلام و دارالکفر .

تعریف دارالاسلام یا دولت اسلامی ؛ دارالاسلام آن بخش از کره زمین است که حداقل یکی از این دو عامل در آن وجود داشته باشد ، یا اکثریت جمعیت آن مسلمان باشند و یا مسلمانان در آن جا حاکمیت داشته و احکام اسلام در آن نافذ و مجری باشد . بنابراین هر یک از کشورهای متعدد اسلامی به عنوان جزئی از دارالاسلام محسوب می شوند . دارالاسلام می تواند به صورت کشوری بسیط ، تک ساخت و یکپارچه و یا مرکب و چند پارچه - مثلا به گونه فدرال - تحقق یابد .

تعریف دارالکفر : دارالکفر آن بخش از کره زمین است که هیچ یک از دو عامل فوق در آن وجود نداشته باشد ، یعنی نه اکثریت جمعیت آن را مسلمانان تشکیل بدهند و نه قوانین اسلام در آن حاکمیت داشته و نافذ باشد . همه کشورهای غیر اسلامی ، هر چند از این منظر ، جزئی از دارالکفر محسوب می شوند ، اما از آن جا که در قلمرو دارالکفر دولتهای مستقلی وجود دارد که هر یک مستقل از دیگری می تواند با دولت اسلامی روابط دوستانه ، خصمانه و یا بی طرفانه داشته باشد ، بنابراین دارالکفر خود به انواع مختلفی تقسیم می شود و بر اساس این تقسیم ، رابطه دولت اسلامی با آنها تعیین می گردد .

انواع دولتهای غیر اسلامی

یک (دارالصلح ؛ دارالصلح به معنای وسیع آن ، شامل آن دسته از کشورهای غیر اسلامی می شود که در قالب یکی از قراردادهای صلح آمیز ، روابط دوستانه ای با دولت اسلامی برقرار نموده و از این رهگذر مورد شناسایی دولت اسلامی قرار می گیرند . بنابراین ، دارالصلح شامل دارالذمه (۱) ، دارالعهد (۲) ، دارالامان (۳) و دارالهدنه (۴) می گردد .

(دو) دارالحیاد (دولت بی طرف) : (دارالحیاد به سرزمینی گفته می شود که در رابطه سیاسی و ایدئولوژیکی از مناقشات بین

دارالاسلام و دارالکفر کناره گیری نموده سیاست عدم مداخله را در پیش گرفته باشد و در رابطه با درگیری های نظامی و مخاصمات بین دارالاسلام و دارالحرب بدون جانبداری از طرفین و یا اطراف درگیری بی طرفی خود را حفظ کند.

سه) دارالحرب: دارالحرب به معنای خاص آن، به سرزمین و کشوری گفته می شود که هیچ یک از قراردادهای صلح آمیز را با دولت اسلامی منعقد ننموده و با دولت اسلامی به صورت بالفعل مشغول جنگ باشد و یا آن که مسلمانان در آن کشور و یا نسبت به آن دولت احساس امنیت نداشته باشند.

روشن است که «دارالرده»، حتی اگر بالفعل هم مشغول جنگ با دولت اسلامی باشد، به عنوان دارالحرب شناخته نخواهد شد، چرا که دارالرده یک دولت مستقل خارجی نیست بلکه بخشی از قلمرو دولت اسلامی است که اهالی مسلمان آن با ارتداد و بازگشت از آیین اسلام، در برابر دولت اسلامی ادعای استقلال نمایند. کاملاً بدیهی است که چنین دولتی - همچون دارالبغی - هرگز مورد شناسایی دولت اسلامی واقع نخواهد شد، بلکه هر دو، به عنوان بخشی از قلمرو دارالاسلام و جزیی از دولت اسلامی تلقی خواهند شد.

در پایان این فراز اشاره به دو نکته ضروری و مفید است:

نکته اول: شناسایی انواع دولتهای غیر اسلامی (دارالکفر) می تواند به یکی از دو صورت شناسایی دائمی و یا شناسایی موقت صورت پذیرد. در این میان، در شناسایی دارالذمه و دارالعهد - مادام که بر پیمان خویش استوار باشند - اصل بر شناسایی دائمی است ولی در شناسایی دارالامان و دارالهدنه اصل بر شناسایی موقت است هر چند بر اساس نظر برخی فقهاء شناسایی دائمی نیز بلاشکال خواهد بود.

ناگفته نماند که با مطالعه فقه اسلام، نوع سومی از شناسایی را تحت عنوان شناسایی معلق و مشروط نیز می توان به دست آورد.

نکته دوم: شناسایی دولت، لزوماً به معنای قبول مشروعیت حکومت و دستگاه هیأت حاکمه آن دولت نیست مثل کشورهایی که عده ای کودتاجی و یا شورشگر بدون هیچ گونه مشروعیت قانونی و بین المللی و مقبولیت مردمی حکومت را در دست گرفته باشد، هر چند در صورت عکس قضیه، یعنی عدم شناسایی دولت، بالطبع به معنای عدم مشروعیت حکومت آن دولت خواهد بود. چنانکه وقتی رژیم اشغالگر قدس از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک دولت مورد شناسایی قرار نگرفته، بالطبع هیأت حاکمه آن رژیم نیز مشروعیت نخواهد داشت.

۲- روابط و معاهدات بین المللی و اصول حاکم بر آنها

وقتی دولتی اسلامی، سایر دولتهای غیر اسلامی را به رسمیت شناخت، طبعاً می تواند با آنها رابطه متقابل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی داشته باشد. مقصود اصلی حقوق بین الملل نیز همین است که این روابط را در قالب وضع مقررات بین المللی، سامان و سازمان دهد. آنچه در این تنظیم بسیار مهم است، آن است که این نظم حقوقی و مقررات بین المللی باید به گونه ای باشد که دقیقاً تأمین کننده ی حقوق همه جانبه تمام انسانها و دولتها در روابط بین المللی باشد و پر واضح است که رسیدن به چنین هدفی گذشته از آن که با امکانات فکری و علمی محدود بشری امکان پذیر نیست، اصولاً در تضاد و تعارض منافع ملل چه بسا بکلی فراموش شود و هر دولتی صرفاً منافع خویش را در نظر گیرد. به همین جهت و «در حالی که مفهوم حقوق بین الملل معاصر در بر گیرنده تمامی حقوق انسانها در روابط بین الملل نمی باشد، حقوق اسلام که خاستگاه اصلی آن اراده فرابشری [الهی] است این مهم را به نیکوترین وجه به انجام رسانده است.» (۵)

در همین راستا، در نظام حقوقی اسلام، اصولی پیش بینی شده است که دولت اسلامی موظف است آنها را در روابط خود با

سایر دول و نیز معاهداتی که با آنان منعقد می نماید مراعات کند که برای نمونه به دو اصل از آنها اشاره می شود. (یک) اصل عدالت و ستم ستیزی؛ در شریعت اسلامی به طور کلی و در همه روابط فردی و اجتماعی اصل عدالت، نه به طور یک جانبه و آن جا که به نفع خود است، بلکه به صورت دو جانبه و حتی آن جا که به ضرر خود باشد، مورد تأکید قرار گرفته است. بر همین اساس در روابط بین المللی دولت اسلامی نیز، اصل بر نفی روابط غیر عادلانه است و دولت اسلامی نه تنها حق ندارد که در این روابط به ستم پذیری تن دهد، بلکه از هر گونه ستمگری نیز باید اجتناب ورزد (لا تظلمون و لا تظلمون). چرا که اساساً تحقق عدالت، یکی از مهمترین اهداف انبیا و دین مبین اسلام است.

«لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط» (۶)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی) حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. »

مارسل بوازار با اشاره به این حقیقت می گوید «اگر فلسفه تأسیس دانش حقوق بین الملل را دگرگونی در روابط ملتها و جلوگیری از تجاوز زورمندان و توانگران، برابری و برادری انسانها بدانیم باید اذعان کنیم که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، بنیانگذار حقوق بین الملل بوده است.»

دو (اصل عزت و استقلال دولت اسلامی؛ به موجب این اصل، دولت اسلامی موظف است که در برقراری رابطه با سایر دولتها و انعقاد معاهدات دو یا چند جانبه و نیز عضویت در سازمانهای بین المللی به گونه ای عمل کند که موجب شکست قدرت اسلام و استیلای دولتهای بیگانه بر مسلمانان نگردد. آیه ی شریفه ی «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (۷) و حدیث معروف نبوی «الاسلام يعلو و لا يعلی علیه» مبنای این اصل است.

-۳ داوری بین المللی و حل مسالمت آمیز اختلافات

هدف اصلی از حقوق بین الملل و تأسیس سازمانهای بین المللی، تنظیم روابط عادلانه و صلح آمیز بین دولتها است. بر این اساس در صورتی که بین اعضای جامعه بین المللی اختلافی بروز نماید، سعی بر آن است که تا آن جا که ممکن است به گونه ای مسالمت آمیز و البته عادلانه، به این اختلافات پایان داده شود برای این منظور راههای مختلفی، همچون حکمیت یا داوری بین المللی و ... پیش بینی شده است.

دولت اسلامی نیز ممکن است با دولتهایی که با آنان رابطه برقرار کرده است، و یا حتی با دولتی که هیچ گونه رابطه ای با آن ندارد، بر سر موضوعی اختلاف پیدا کند. در این صورت منطقی است که بیشترین اهتمام را بر حفظ نعم الهی و در رأس آنها حفظ نفوس نه تنها مسلمانان، بلکه ابناء بشر را دارد، می بایست در مرحله اول راههای مسالمت آمیز اختلاف را - با حفظ اصولی که گذشت - پذیرا باشد. و مثلاً حکمیت و داوری بین المللی را قبول کند. در نظام حقوقی اسلام نهادی تحت عنوان حکمیت پیش بینی شده است که مصداقی از آن می تواند داوری بین المللی باشد. زیرا « روشن است که در زمینه داوری فرقی نمی کند که طرفین دو فرد باشند یا دو گروه یا دو دولت. بنابراین در روابط بین المللی نیز چنانچه دو دولت به رضایت خود، فرد یا گروهی یا نهادی بین المللی را به عنوان داور در اختلاف خویش برگزینند، از نظر اسلام، تسلیم در برابر آن فرد یا مقام پس از صدور حکم، وظیفه ی طرفین دعوی بوده و نتیجه داوری هر چه باشد (در صورتی که خیانتی انجام نشده باشد) پذیرفته است. » (۸)

شاهد این مطلب آن که « پیامبر اسلام شخصا حکمیت را در اختلافات بین المللی به عنوان یک قاعده حقوقی [در جریان

اختلافش با یهود بنی قریظه] بکار گرفت. » (۹)

البته هر گاه طرف مقابل، به حل مسالمت آمیز اختلاف خود با دولت اسلامی تن ندهد و در نتیجه رابطه خصمانه جایگزین رابطه دوستانه شود، چه بسا کار طرفین به جنگ بکشد که از نظر حقوق اسلامی هیچگاه دولت اسلامی، در عین حق خواهی خویش، آغازگر جنگ نخواهد بود (در فصل آینده به موضوع جنگ از نظر حقوق اسلامی خواهیم پرداخت).

دوم: اسلام و مسائل مهم حقوق بین الملل خصوصی

- خودی، بیگانه، اقلیت

بنیادی ترین مبحث حقوق بین الملل خصوصی، تابعیت است که بر اساس آن خودی و بیگانه تشخیص داده شده و حقوق و وظائف آنان معین می گردد.

در نظام های معاصر حقوقی، تابعیت افراد عمدتاً بر اساس ملیت مبتنی بر سیستم خاک و خون معین می شود. در این سیستمها، تابعیت افراد، در نوع غالب و فراوان آن، یعنی تابعیت اصلی، بدون اراده و خواست آنها و تنها بر اساس یکی از دو عامل محل تولد شخص یا تابعیت والدین او معین می شود. اما در نظام حقوق اسلام، تابعیت فرد بر اساس یکی از دو عامل ارادی و اختیاری، یعنی داشتن ایمان [اسلام] یا انعقاد پیمان [ذمه] مشخص می گردد. هر کسی که مسلمان گردد و یا با دولت اسلامی به گونه ای صریح یا ضمنی عقد ذمه را منعقد نماید تبعه ی دولت اسلامی محسوب خواهد شد.

به هر حال، در هر دو نظام، هر کسی که از تابعیت دولتی بی بهره باشد، نسبت به آن دولت، بیگانه محسوب می شود؛ اگرچه در سرزمین آن دولت اقامه داشته باشد. بنابراین، جمعیت هر کشوری از دو گروه اتباع و بیگانگان تشکیل می شود. و در یک تقسیم بندی درجه دوم اتباع خود به دو گروه اکثریت و اقلیت منقسم می گردند اتباع هر دولت، جمعیت اصلی تشکیل دهنده آن دولت است و بیگانگان مهمانانی هستند که به صورت کوتاه مدت یا بلندمدت در سرزمین آن دولت زندگی می کنند. جدای از درستی و نادرستی معیارهای تقسیم جمعیت یک کشور به اتباع و بیگانگان، و با فرض پذیرش لزوم این طبقه بندی، منطقی است که اتباع، به دلیل وابستگی بیشتر از موقعیت ممتاز و حقوق بیشتری بهره مند باشند، هر چند بیگانگان نیز منطقی می بایست از حداقل حقوق انسانی برخوردار باشند.

از سوی دیگر اتباع بر اساس عوامل متعددی چون نژاد، قومیت، زبان، مذهب و حتی زیستگاه و اقامتگاه به دو گروه اکثریت و اقلیت طبقه بندی می شوند. گروه اکثریت معمولاً اتباع درجه یک را پدید می آورند که از حقوقی بیشتر از اقلیت برخوردارند که اتباع درجه دو خوانده می شوند. طبقه بندی دو مرحله ای جمعیت یک کشور به اتباع و بیگانگان و سپس تقسیم اتباع به اکثریت و اقلیت، چندان قدمتی ندارد. در گذشته، معمولاً جمعیت اکثریت، اتباع دولت محسوب می شدند و اقلیت یا یکسره بیگانه تلقی می شدند و یا آن که بلحاظ حقوقی و اجتماعی همچون بیگانگان محسوب می گردیدند و در نتیجه از کمترین حقوق و امتیازات برخوردار بودند. این سخن اختصاص به دولتهایی نداشت که بر اساس نژاد و خون و قومیت و زبان و... به طبقه بندی جمعیت خود می پرداختند، بلکه دامن حکومتها و دولتهای مذهبی را نیز گرفته بود. به گونه ای که پیروان ادیان غیر رسمی یکسره بیگانه و یا همچون بیگانه تلقی می شدند.

اما طبقه بندی و تقسیمی را که اسلام نسبت به جمعیت دولت اسلامی دارد به لحاظ بنیاد و مبنا و سپس آثار حقوقی مترتب بر این طبقه بندی با آنچه در گذشته وجود داشته و یا اکنون رایج است بکلی متفاوت است.

از یک سو، اسلام به دلیل دیدگاه ویژه خود نسبت به انسان، هر گونه تبعیض و تقسیم سیاسی و حقوقی مردم را بر اساس رنگ، نژاد، خون، قومیت، زبان، اقامتگاه و... مردود می داند و طبعاً نه بر اساس هیچ یک از این عوامل، جمعیت ساکن در

قلمرو و دولت اسلامی را به اتباع و بیگانگان تقسیم می کند و نه اتباع دولت اسلامی را بر اساس این معیارها به اقلیت و اکثریت منقسم می سازد؛ زیرا طبقه بندی، بر اساس معیارهای مادی و غیر اختیاری، منطقی و عادلانه نیست. طبقه بندی دو مرحله ای اسلام، بر اساس عامل دین و مذهب استوار است که معیاری معنوی و اختیاری است.

و از سوی دیگر اسلام، همچون دولتهای دینی گذشته هم نیست که پیروان سایر ادیان و مذاهب را به طور کلی بیگانه تلقی کند، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان را نیز در دسته ی اتباع دولت اسلامی قرار می دهد. توضیح آن که از یک طرف بنیاد تابعیت و در نتیجه معیار نخستین تقسیم و طبقه بندی جمعیت به دو گروه اتباع و بیگانگان، در نظام حقوقی اسلام دین و مذهب است. مسلمان و هر آن کس که اسلام را بپذیرد تابع دولت اسلامی محسوب می شود. امتیاز معیار طبقه بندی اسلامی بر سایر طبقه بندی ها، اختیاری بودن عضویت فرد در گروه و انتقال پذیری آن است. چرا که تابع محسوب شدن فرد بر اساس معیارهای خاک و خون و نژاد - علی رغم خواست فرد - که داشتن و نداشتن آنها در اختیار او نیست، بیش از آن که اعطای تابعیت باشد، تحمیل تابعیت است. از سوی دیگر چون تغییر نژاد و خون و قومیت امکان پذیر نیست تبدیل بیگانه به تبعه نیز امکان پذیر نخواهد بود مگر آن که در عمل، به این معیار پشت شود.

اما از آن جا که دین یک امر اختیاری است، هم تبعه محسوب شدن مسلمانان اختیاری و غیر تحمیلی خواهد بود و هم انتقال فرد از گروه بیگانگان به گروه اتباع، با پذیرش آیین اسلام، نه تنها امکان پذیر، بلکه مطلوب و مورد تشویق است، انتقالی که به افزایش حقوق فرد می انجامد.

از سوی دیگر، استواری تابعیت دولت اسلامی بر مبنای دین، به معنای آن نیست که پیروان سایر ادیان لزوماً بیگانه تلقی شوند، بلکه آنان نیز می توانند حتی با حفظ دین خود و با انعقاد پیمانی به نام، پیمان ذمه (۱۰) به تابعیت دولت اسلامی در آیند. بنابراین هر چند اکثریت مسلمان اتباع اصلی دولت اسلامی را تشکیل می دهند اما اقلیتهای غیر مسلمان و متعهد نیز، اتباع دولت اسلامی محسوب می شوند. بنابراین، امت مسلمان و پیروان سایر ادیان، - در عین استقلال امت مسلمان از آنان - مجموعاً و مشترکاً جامعه ی سیاسی واحدی را پدید می آورند. از این حقیقت نتیجه گرفته می شود که اولاً، تقسیم اتباع دولت اسلامی به اتباع درجه یک (اکثریت مسلمان) و اتباع درجه دو (اقلیت غیر مسلمان) بر اساس عامل اختیاری دین و مذهب است و نه عوامل غیر اختیاری زبانی، قومی و....

ثانیاً، به دلیل اختیاری بودن این عامل تقسیم، انتقال فرد از گروه اقلیت و اتباع درجه دو به گروه اکثریت و اتباع درجه یک امکان پذیر است، بر خلاف سایر نظامهای حقوقی، که فرد، همیشه در گروه اقلیت باقی خواهد ماند.

۲- حقوق بیگانگان

مسئله تعیین حقوق و وظائف بیگانگان یکی دیگر از موضوعات حقوق بین الملل خصوصی است که از دیرباز مورد بحث بوده است. در گذشته های دور برای بیگانگان حقوق روشن و فراوانی وجود نداشته است و تا همین اواخر، حقوق آنان عمدتاً در پرتو معاهدات دو یا چند جانبه و رفتار متقابل معلوم می شده است و اخیراً حداقلی از حقوق برای آنان به عنوان یک الزام بین المللی در نظر گرفته شده است.

اما در نظام حقوق اسلام از همان آغاز و از چهارده قرن پیش، بیشترین و بهترین حقوق حتی به طور یکجانبه و به صورت یک اصل خود الزامی از طرف دولت اسلامی برای بیگانگانی که به شکل قانونی در قلمرو دولت اسلامی زندگی می کنند پیش بینی شده و در مقابل محرومیتی که از بعضی از حقوق ویژه ی اتباع دولت اسلامی دارند، از برخی وظائف مهم معاف شده اند.

به عبارت دیگر در آن زمان که دولتها، چه دولتهای دینی و چه غیر دینی برای بیگانگان کمترین حقی جز از سر ضرورت و اجبار قائل نبودند، نظام حقوقی اسلام به نیکوترین صورت، تمام آنچه را که امروز تحت عنوان « حداقل حقوق انسانی برای بیگانگان » معروف شده است برای بیگانگان به رسمیت شناخت. از جان، مال، منزل و مسکن آنان حمایت کرد و حق اشتغال به هر گونه حرفه و صنعت و تجارت مشروع را برای آنان به رسمیت شناخت. به هر حال اهم وظائف بیگانگان از این قرار است:

۱- رعایت کلیه مقررات و قوانین [عمومی] کشور اسلامی محل اقامت؛

۲- احترام به مقررات و شعائر دینی؛

۳- عدم مبادرت به اقدامات خصمانه علیه امنیت کشور؛

۴- عدم مبادرت به جاسوسی به نفع حکومت بیگانه؛

۵- عدم تجاهر به منکرات.

جالب است توجه داشته باشیم که نظام حقوقی اسلام، نه تنها وظیفه بیگانگان مقیم دارالاسلام را معین کرده است، بلکه وظیفه مسلمانی را هم که به صورت قانونی - چه دائم و چه موقت - در کشورهای غیر اسلامی به عنوان بیگانه اقامت گزیده است، معین نموده و فی الجمله آنان را مکلف به رعایت قوانین عمومی دولت بیگانه محل اقامت نموده است.

در مقابل وظائف مذکور، بیگانگان از این حقوق و معافیتها برخوردارند:

۱- آزادی ورود، و تردد در داخل کشور اسلامی (به استثنای مکه و مدینه)؛

۲- آزادی انتخاب اقامتگاه؛ (به استثناء حجاز)

۳- آزادی انجام وظایف مذهبی؛

۴- معافیت از پرداخت برخی از مالیاتها؛

۵- معافیت از خدمت نظام و وظیفه و دفاع از کشور؛

۶- حق برخورداری از مقررات مربوطه به احوال شخصیه بر طبق مقررات مذهبی خویش.

۳- حقوق اقلیتها

انسانی ترین، نوع برخورد با اقلیتها را در نظام حقوقی اسلام می توان یافت؛ زیرا اسلام بیشترین حقوق و آزادیها را برای اقلیتهای دینی یا اهل ذمه مقرر فرموده است.

اولا، انعقاد چنین پیمانی را برای آنان اختیاری و برای دولت اسلامی، در صورت درخواست آنان، الزامی نمود؛ یعنی بر دولت اسلامی واجب است که درخواست آنان مبنی بر انعقاد پیمان ذمه را بپذیرد.

ثانیا، اهل ذمه به موجب این پیمان در برابر دو تعهد اساسی یعنی پرداخت جزیه (بجای مالیات بیشتری که مسلمانان می پردازند) و التزام به مقررات جامعه اسلامی، تقریبا از تمامی حقوقی که برای مسلمانان ثابت است برخوردار می شوند. هم

جان و مال آنان، همچون مسلمانان؛ از مصونیت و امنیت برخوردار است؛ تا آن جا که بر دولت اسلامی است که از آنان

دفاع کند، بدون آن که وظیفه ای نسبت به دفاع ملی در برابر متجاوز داشته باشند، و هم به لحاظ فعالیتهای اقتصادی و

اشتغال به زراعت، صنعت و تجارت نیز از آزادی زیادی بهره مند هستند. حتی برخی فعالیتهای اقتصادی و بعضی از انواع

بیع و تجارت که برای مسلمانان ممنوع است، برای آنان - و البته در روابط بین خودشان - مجاز شمرده شده است. حقوق

مدنی - مذهبی آنان به رسمیت شناخته شده و در امور شخصی یعنی نکاح، طلاق، ارث، وصیت و امثال آن، برابر مقررات

مذهبی خودشان رفتار می کنند. در امور قضایی هم در عین آن که حق مراجعه به محاکم عمومی دولت اسلامی را دارند از استقلال قضایی نیز برخوردارند و می توانند به محاکم خود مراجعه نمایند. در حفظ آیین و اجرای مراسم مذهبی نیز از آزادی فراوانی برخوردارند و معابد و اماکن مقدس آنان مورد احترام و حمایت مسلمانان و دولت اسلامی است. افزون بر همه ی این حقوق و آزادی های شناخته شده برای اقلیتها، توصیه های مؤکد و الزام آور فراوانی مبنی بر حسن سلوک و رفتار مسلمانان با اهل ذمه وجود دارد، توصیه ها و دستوراتی که در عینیت تاریخ نیز تحقق یافته و همه دانشمندان منصف غربی که در این زمینه مطالعه و تحقیق داشته اند به آن اعتراف کرده اند. (۱۱)

سوم: اسلام و جنگ (۱۲)

موضوع جنگ، حقوق جنگ، جنگ مشروع و نامشروع، یکی از مهمترین مباحث حقوق بین الملل است. اهمیت این موضوع تا آنجاست که تا چندی پیش بجای اصطلاح حقوق بین الملل اصطلاح حقوق جنگ و صلح مورد استفاده واقع می شد. به هر حال، امروزه و به موجب منشور ملل متحده بجز دفاع مشروع، جنگ بطور کلی نامشروع اعلام شده است. و چه بسا همین مسئله موجب پیدایش این سؤال شود که آیا پیش بینی اصلی جهاد در اسلام مخالف این اصل پذیرفته شده در حقوق بین الملل معاصر نیست؟

پاسخ اجمالی این پرسش این است که:

اولا، حقوق بین الملل معاصر، و از جمله منشور ملل متحد، ساخته ذهن بشری و مبتنی بر تجربه های تلخ جنگ های گذشته است، و بنابراین در فرض مخالفت اسلام با آن، می بایست آن را تصحیح کرد و نه آن که از آموزه های مسلم اسلام دست برداشت، چرا که این خداوند است که می بایست جنگ مشروع و نامشروع را تبیین کند نه انسانی که فاقد صلاحیتهای لازم برای این کار است.

ثانیا، مهمتر آن که، اصل جهاد در اسلام ماهیتی دفاعی دارد و بنابراین از این جهت به عنوان مصداقی از دفاع مشروع، با اصول پذیرفته شده، حقوق بین الملل سازگار است. توضیح مطلب آن که، هر چند بلحاظ حقوقی، بجز دفاع مشروع، سایر اشکال جنگ مورد انکار واقع شده است، اما بلحاظ نظری، موضوع جنگ همچنان مورد بحث است.

برخی از دانشمندان بر اساس نگاه فلسفی خاص خود به جهان و انسان و نیز با توجه به برخی آثار مثبت جنگ، به عنوان یک اصل اصیل ارزشمند و غیر قابل اجتناب به جنگ می نگرند و در برابر، دسته ای دیگر از دانشمندان، با توجه به آثار مخرب جنگ، فقط آن را به عنوان یک استثنای نادر الزوم می دانند و اصل را بر اجتناب از جنگ می گذارند.

اسلام با نگاهی واقع بینانه، جنگ را نه یک اصل جبری غیر قابل اجتناب، و نه یک عارضه لازم الاجتناب می داند، بلکه در ظرف واقعیت و انسان موجود - نه انسان مطلوب و آرمانی - به جنگ به عنوان لازمی وجودی انسان خاکی و زندگی اجتماعی می نگرد، هر چند انسان و جامعه مطلوب می تواند برای همیشه خود را از بلای جنگ رها سازد.

از سوی دیگر از نگاه اسلام، جنگ، ذاتا و یا اقتضاء نه ارزشمند است و نه ضد ارزش، بلکه بسته به هدف و ماهیت آن، جنگ به دو دسته ارزشی (الهی) و ضد ارزش (طاغوتی) تقسیم می شود و به همین جهت است که چه بسا یک جنگ واحد، نسبت به یک طرف، ارزشمند و الهی و نسبت به طرف دیگر ضد ارزش و طاغوتی به حساب آید. جنگ ارزشمند و الهی، خود شاخه ها و انواع مختلفی دارد که مهمترین آن جهاد ابتدایی یا جهاد دعوت است، و وجود همین نوع جهاد است که پرسش برانگیز است.

در پاسخ به این پرسش باید گفت که عدم مشروعیت جنگ، در نتیجه وجود حداقل یکی از عوامل زیر است، که طبعا با نفی

همه آنها، جنگ مشروعیت خواهد داشت، و جهاد ابتدایی در اسلام این چنین است.

یکی از عواملی که جنگ را نامشروع می کند، ابزار و شیوه های جنگی است. در این خصوص، اسلام عالیتترین نوع حقوق بشر دوستانه را در نظام جنگی خویش مقرر داشته است، بنابراین از این جهت، جهاد ابتدایی کاملاً مشروع است.

عامل دیگر در تقسیم جنگ به مشروع و نامشروع هدف و ماهیت جنگ است. اگر جنگ ماهیتی «دفاعی - حقانی» داشته باشد، جنگ مشروع تلقی خواهد شد. یعنی می بایست اولاً، جنگ ماهیتی دفاعی داشته باشد نه تهاجمی و تجاوزکارانه و ثانیاً، این دفاع هم، دفاع از یک حق مشروع باشد و نه از یک غصب نامشروع. و جهاد ابتدایی، بر خلاف ظاهر نامش، جهادی «دفاعی - حقانی» است. توضیح آن که همه انسانها، دفاع حقانی را مشروع می دانند لکن در تفسیر و تعیین حق موضوع دفاع ممکن است اختلاف داشته باشند. از دیدگاه اسلام حقی که مورد تجاوز قرار گرفته (و دفاع از آن بر مسلمانان مجاز و یا واجب است) فقط منحصر به حقوق مادی و طبیعی و بعد حیوانی انسان، همچون حق حیات طبیعی و متعلقات آن، مثل حق داشتن منزل، اقامتگاه، امنیت، غذا و... نیست، بلکه شامل حقوق عالی انسانی، مثل حق داشتن استقلال، عزت، آزادی، دین و... نیز می شود. از سوی دیگر همین حقوق به حق شخصی، حق اجتماعی و ملی، حق انسانی یا الهی تقسیم می پذیرد. از نگاه اسلام جواز اقدام به دفاع مسلحانه، فقط مخصوص آن موردی نیست که حق شخصی فرد مدافع، و حق ملی جمعیت مدافعین، مورد تجاوز واقع شده باشد، بلکه حتی اگر حق انسانی دیگران نیز مورد تجاوز قرار گیرد اسلام اجازه دفاع از چنین حقی را می دهد. و این همان چیزی است که امروزه تحت عنوان مداخلات بشر دوستانه مطرح است. اگر در کشوری حقوق اساسی بشر نقض شود و فریاد مبارزه مردم برای آزادی بلند شود، افراد و دولتهای دیگر حق دارند که به کمک این مردم به شتابند و آنان را در این مبارزه یاری کنند، در حالی که حق شخصی و ملی خود آنها مورد تجاوز واقع نشده است. از جمله این حقوق انسانی، یکی حق توحید است، که هرگاه مورد تجاوز قرار گیرد بر موحدین است که به دفاع از آن برخیزند، و جهاد ابتدایی یا جهاد دعوت چیزی جز این نیست. البته روشن است که چنین سخنی نزد آن دسته از افراد که دین را تا سرحد یک سلیقه شخصی تنزل می دهند، جایگاهی ندارد و نباید داشته باشد. اما از نگاه آن دسته از افراد که، سعادت جاوید فرد و جامعه بشری را با دین و توحید عجین می دانند چنین نیست. بنابراین وقتی جامعه ای دچار شرک شده باشد، و حق مردم آن جا در گرایش به توحید نفی شده باشد، برای رفع موانع توحید، جهاد بر امت اسلامی واجب می شود و این چیزی جز دفاع از حقوق آن مردم - اما نه حقوق مادی و حیوانی بلکه حقوقی انسانی آنها - نیست.

از نگاهی دیگر، توحید و پرستش خداوند یکتا، حق خداوند متعال بر تمام عالمیان است هرگاه این حق مورد انکار و تجاوز قرار گیرد، خداوند متعال به بندگان صالح خویش اجازه و یا تکلیف فرموده است که به دفاع از این حق الهی - که عملاً به سعادت خود انسانها بازگشت دارد - اقدام کنند. هدف و مقصود در همه این جنگها، دفاع از حق توحید به عنوان یک حق انسانی یا الهی، و رفع و نابودی موانع استفاده مردم از این حق است؛ نه تحمیل دین و عقیده، چرا که اصولاً دین و عقیده موضوعی تحمیل پذیر نیست. (۱۳)

پی نوشت ها:

-ادارالذمه: کشور مستقلی است که جمعیت آن از پیروان ادیان توحیدی (یهودی، مسیحی، زرتشتی) بوده و با دولت اسلامی قرارداد ذمه منعقد نموده باشند. دولت اسلامی با این نوع از دارالکفر، به دلیل نزدیکترین وضعیت با دولت اسلامی، بیشترین و بهترین نوع رابطه را خواهد داشت.

-ادارالعهد: منظور از دارالعهد کلیه ی دولتها و کشورها و سرزمینهایی است که مردم آنها بر اساس پیمانی که با

مسلمانان بسته اند در کنار دارالاسلام از روابط صلح آمیز با امت اسلامی برخوردار می باشند و روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی آن دو بر اساس پیمان مشترکی تنظیم شده است. »

۳- دارالامان: « کشوری است که اهالی آن از نوعی قرارداد امان به طور موقت یا دائم برخوردار باشند. »

۴- دارالهدنه: « به سرزمین یا کشوری گفته می شود که بین آن دولت و دولت اسلامی قرارداد متارکه جنگ برقرار بوده و طرفین به آن متعهد باشند. »

رابطه دولت اسلامی با سه نوع اول دارالفکر، رابطه ای صلح آمیز و دوستانه و با نوع اخیر آن از نوع رابطه « نه جنگ و نه صلح » می باشد.

۵. بیگدلی، اسلام و حقوق بین الملل، ص ۲۴.

۶. حدید / ۲۵.

۷. نساء / ۱۴۱.

۸. اسلام و حقوق بین الملل عمومی، ج ۲، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ ص ۳۷.

۹. عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۳، ص ۵۰۵.

۱۰. انعقاد پیمان ذمه با کافران کتابی (یهودی ها، مسیحی ها، زرتشتی ها) تقریباً مورد اتفاق همه ی فقهای اسلام است؛ اما نسبت به انعقاد آن با دیگر کافران اختلاف نظر وجود دارد. نظریه مشهور شیعه، عدم انعقاد آن است.

۱۱. ابرای نمونه، به فرازهایی از سخنان مارسل بوازار حقوقدان برجسته و اسلام شناس معروف توجه فرمائید:

«تساهل دینی» در اسلام، بر خلاف برداشت اروپائیان از این واژه، به بی بند و باری و سهل انگاری اطلاق نمی شود. دیانت اسلام به گروههای غیر مسلمانی که در درون جامعه مسلمان، زندگی می کنند آزادی انجام فرائض دینی و حفظ آداب و رسوم قومی را داد و آنها را به حمایت خود گرفته است. این رفتار مردمی به تعبیر اسلام «تساهل» نامیده شده و مجامع جهانی، امروزه این تفکر عالمانه اسلام را به مقررات حمایت از آزادیهای انسان، افزوده اند و از سخت گیریهای اکثریت نسبت به اقلیت در بیان افکار و عقاید خود چشم پوشیده اند. حکومت مسلمان نه تنها آزادی اقلیت غیر مسلمان را تأمین نموده، بلکه فرصت بهره مندی از مزایای اداری - اقتصادی جامعه را به بیگانگان داده و موانعی را که در راه این بهره مندی وجود داشته، از پیش پای آنان برداشته است. باید توجه داشت که احترام به شخصیت انسانها و حمایت از آزادی حقوق اقلیت به خاطر احترام به شخصیت انسانها صورت گرفته و این امر به منزله ی پذیرش عقاید و افکار مخالف نیست... اسلام بر خلاف تفکر مسیحیت، نه تنها برای مخالفان خود، حق آزادی بیان قائل شده، بلکه آنها را زیر چتر حمایت کامل گرفته است... این مایه تساهل و امنیت باعث گردید. که همبستگی و تفاهمی بین یهود، نصاری و مسلمان پدید آید، تساهلی که در گذشته بین جامعه ی مسیحی و اقوام غیر مسیحی حوزه مدیترانه وجود نداشته است». مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه ی محسن مویدی، ص ۱۳۳-۱۳۲.

۱۲. جهت اطلاع بیشتر به ضمیمه شماره ۴ مراجعه فرمائید.

۱۳. توضیح بیشتر این مطلب، در قسمت اسلام و حقوق بشر، مبحث آزادی دین آمده است.

منبع: کتاب فلسفه ی حقوق